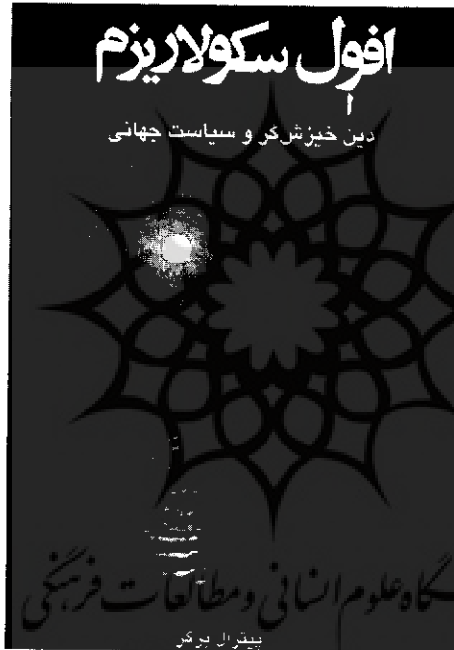


نقد و بررسی

چکیده:

○ علیرضا شجاعی زند

عرفی شدن و عرفی‌گرایی، روند کاملاً جدیدی نیست و سرچشمه‌های نظری آن را می‌توان از پنج قرن پیش ردیابی کرد، اما آنچه نوظهور می‌نماید، بروز واژگونی در جهت مقدر این فرآیند و ظاهر شدن مسیرها و احتمالات مختلف در مسیر خطی و یک سویه آن است. این کتاب حاوی هفت مقاله از جامعه‌شناسان برجسته دین است و موضوع آن، خیزش مجدد دین و بازبانی نقش و اعتبار گذشته آن در جوامع مختلف است. به نظر می‌رسد ادبیات و نظریات عرفی شدن در دهه ۵۰ و ۶۰ دارای انفعال‌های عدیده‌ای است و لاجرم نیاز به بازخوانی دارد. این تصور که نوگرایی به افول دین در جامعه و نزد افراد می‌انجامد، غلط از آب درآمده است. خاستگاه شکل‌گیری «مقاومت در برابر جریان نوظهور عرفی شدن، خود مردم و انگیزه آنان برون‌شده از وضعیت غیرقابل تحمل «بی‌یقینی»، ترویج شده توسط تجدید و عرفی‌گرایی بوده است. در این کتاب همچنین روند رو به گسترش پدیده جدید «سببیت انجیلی» که به عنوان یکی از نمونه‌های مهم واژگونی در فرآیند عرفی شدن در جهان مسیحی شناخته می‌شود، بررسی شده است. اسطوره‌زدایی از تئوری‌های قدیمی عرفی شدن و راندن بودن این تلقی شایع که اروپا مهد سکولاریسم است و ارائه راهکارهایی برای کاهش تبعات زیانبار اسلام سیاسی، از جمله مباحث دیگر این کتاب است.



Secularization که به «عرفی‌شدن» «دنیوی‌شدن»، «غیردینی‌شدن» و «دین‌زدایی» ترجمه گردیده، معرف فرآیندی است که طی آن بشر و جوامع بشری به تدریج از بستگی‌های ماورایی در قالب اندیشه‌های اساطیری و باورهای دینی دست شسته و به ظواهر حیات تهی از معنا اکتفا می‌کنند و با ترک هرگونه رویکرد «غایت‌اندیشانه» و بوالفضولی‌های «هستی‌شناسانه»، بی‌آنکه چشم انتظار را به امید نزول طرحی از پیش آماده به آسمان بدوزند، دنیای خویش را بر مقانیس بشری و مقتضیات عصری بنا می‌سازند. آنچه که در سده‌های اخیر به نحو تدریجی و همراه با بسط تفکر جدید در غرب تحقق یافته و اندیشه، عواطف و رفتار فرد را از یک‌سو و ساختار

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این جوامع را از سوی دیگر بکلی دگرگون ساخته است، پدیده‌ای است که با نظر به انفعال تدریجی جوامع از قدرت‌های فوق بشری، رواداشتن تردید در باورهای ماوراءالطبیعی، ترک انگاره‌های قدسی و فروگاهی دین به یک علقه و دلمشغولی فردی، به عنوان فرایند «عرفی‌شدن» شناخته شده است.

«عرفی‌شدن» و «عرف‌گرایی» رویکرد و تمایل کاملاً جدیدی نیست و سرچشمه‌های نظری آن را همچون رده‌های در حال پیوستن، می‌توان از پنج قرن پیش، یعنی از رنسانس به این سو ردیابی کرد؛ اما آنچه که جدید و نوظهور می‌نماید و اندیشمندان در حوزه‌های مختلف را وادار کرده تا با نگاهی نقادانه و عمیق به

عرفی شدن

در مصاف با

عرفی‌زدایی

ریشه‌ها، مبانی و احکامش از نو نظر کنند و روند تاریخی آن را مورد بازبینی مجدد قرار دهند، همانا بروز واژگونی در جهت مقدر این فرایند و ظاهر شدن مسیرها و احتمالات مختلف در سیر خطی و یک‌سویه آن است. درحالی‌که «ثوری‌های عرفی‌شدن» (Secularization) و «مکاتب عرف‌گرایی» (Secularism) در غرب سابقه چند قرنه دارند، آرایه‌ای که به وجود روندهای متعدد و یا معکوس شدن فرایند اذعان می‌نماید، تنها چند دهه از عمرشان سپری می‌شود؛ لذا آنچه که جدید می‌نماید، اصل نظریه عرفی‌شدن نیست، بلکه وارد شدن تشکیک و تردید در تامیّت و شمولیّت آن و وادار شدن قائلین، به قبول تعدیل‌های مهم در اساس آن است. تالیفات چند دهه اخیر در غرب نشان می‌دهد که توجه متفکرین اعم از فلاسفه، جامعه‌شناسان و حتی عالمان سیاست عمدتاً بر همین جنبه مستحدث مباحث عرفی‌شدن معطوف است تا ابرام بر ثوری‌های کلاسیک و خام اولیه.

افول سکولاریسم عسکروان‌نسه‌چسندان مناسب کتابی است حاصل آمده از ترجمه The Desecularization of the World (۱۹۹۹) که اخیراً به چاپ رسیده است. این کتاب حاوی هفت مقاله از مجموعه سخنرانی‌هایی است که در مؤسسه اخلاق و سیاست عمومی آمریکا توسط جامعه‌شناسان برجسته دین، چون پیتر برگر، دیوید مارتین و گریس دیوی و چند متفکر دین‌پزوه دیگر ایراد گردیده است. انگیزه اصلی برگزاری این سلسله سخنرانی‌ها که در مقدمه کتاب نیز آمده، بررسی خیزش مجدد دین،

خصوصاً در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و بازیابی نقش و اعتبار گذشته آن در جوامع مختلف بوده است. روح و جهت کلی بحث‌های ارائه‌شده در این مجموعه، مؤید بروز نوعی واژگونی در فرایندهای پیش‌گویی‌شده عرفی‌شدن است که همراه با واردکردن تردیدهایی در جامعیت و تامیّت ثوری‌های عرفی‌شدن مطرح گردیده است.

جدی‌ترین تردیدها را پیتر برگر بر این نظریات وارد ساخته است؛ تا جایی که در برابر نظریات عرفی‌شدن، از نظریه «عرفی‌زدایی» (Desecularization) سخن می‌گوید و دفاع می‌کند. اساس مدعای برگر در این سخنرانی آن است که نشان دهد برخلاف انتظار ثوری‌پردازان و عرف‌گرایان، دنیای امروز به اندازه گذشته آکنده از احساسات دینی است و در برخی مناطق به علت احساس خطر بیشتر از امواج عرفی‌شدن، این احساسات حتی شدیدتر از گذشته بروز پیدا کرده است. او نتیجه می‌گیرد که ادبیات و نظریات عرفی‌شدن در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که خود او هم در آن سهم داشته است، دارای نقصان‌های عذیده‌ای است و لاجرم نیاز به بازخوانی‌های مجدد دارد. برگر می‌گوید این تصور که نوگرایی لزوماً به افول دین در جامعه و در نزد افراد می‌انجامد، اینک غلط از آب در آمده است. اگرچه مدرنیسم در بعضی از مناطق جهان چنین کرده است، اما در دیگر مناطق موجب تشدید و تقویت جنبش‌های دینی ضد عرف‌گرایی (Secularism) (Anti) گردیده است. برگر از دو واکنش بروز «انقلاب دینی» و شکل‌گیری «خرده فرهنگ دینی» برای

جلوگیری از رسوخ فرهنگ عرفی یاد کرده است. او این دو واکنش را در راهبرد «طرد» (Rejection) قرار می‌دهد و در معرفی راهبرد بدیل می‌گوید که دشواری‌های این مقاومت نفس‌گیر، بعضی از رهیافت‌های دینی را به سمت راهبرد «تطابق» (Adaptation) یا مدرنیسم سوق داده است. روش متدینان در این راهبرد، نوعی فرار به جلو است؛ یعنی با سپر عرفی به مقابله با فرایند عرفی‌شدن می‌روند. در مناسبات میان دین و مدرنیسم نوعاً سه رویکرد که هر سه خصالتی ایدئولوژیک دارند، قابل شناسایی است. از این سه، یکی به «عرف‌گرایان» (Secularists) تعلق دارد و دوتای دیگر در میان «دینداران» (Religists) رواج یافته است. رویکرد عرف‌گرایانه به وجود تعارض و تقابلی حل‌ناشدنی میان دین و نوگرایی اعتقاد دارد و مدعی است که دوران دین به عنوان یک اعتقاد کاذب و خرافی و یک جریان ارتجاعی سپری شده است و لذا جوامع و فرد انسانی گریزی جز وانهادن دین و همراه شدن با کاروان تجدد ندارند. در برابر این رویکرد قطبی، گروه دینداران سنتی (Orthodoxy) قرار دارند که به بهانه حفظ ایمان، نگاهی گذشته‌گرا، محافظه‌کارانه و متصلب از دین ارائه می‌دهند و با امر توسعه و پیشرفت انسانی به شدت محتاط و منفعلانه برخورد می‌کنند و در برابر تحولات از خود مقاومت و خشکی نشان می‌دهند. برخلاف موضع صریح و عقاید قاطع و قطبی این دو جریان، رویکرد سومی نیز وجود دارد که بیشتر به یک جریان سیال و گسترده می‌ماند و همچون طیفی از

انفصال تدریجی جوامع از قدرت‌های فوق بشری

رواداشتن تردید در باورهای های اساطیری و افسانه‌های دینی و

فروگاهی

عرف‌گرایی معتدل آغاز و به دینداری احیاگرانه ختم می‌شود. این جریان گسترده که از آن با عنوان‌های متعددی چون نواندیشی‌دینی، اصلاح‌طلبی و الهیات لیبرال یاد می‌شود، همواره بستر شکل‌گیری جنبش‌های احیای دین، اصلاح دین و بدعت‌گذاران لیبرال و دینداران اومانیسیم بوده است.

برگر بدون ملاحظه تفاوت جوهری ادیان در تعامل با دنیا و ظرفیت‌های متفاوت تحول‌پذیری و عصری‌شدن در آنها، ادعا می‌کند که راهبرد طرد یا راهکارهایی چون «انقلاب دینی» و «خرده‌فرهنگ دینی» به دینداران سنتی تعلق دارد، درحالی‌که دینداران نواندیش عمدتاً از راهبرد «تطابق» بهره می‌گیرند. در واقع برگر به جای آن‌که اتخاذ راهبردهای مختلف در قبال مدرنیسم و تحولات نوگرایانه را به نوعیت «دین» نسبت دهد، آن‌را به نوعیت «دینداری» مربوط ساخته است. براین‌اساس اگر ماهیت و ظرفیت‌های متفاوت ادیان را به جای نوع دینداری «سنت‌گرا / نواندیش» در گونه‌شناسی واکنش در قبال تجدد لحاظ کنیم، آنگاه به جای دو راهبرد، حداقل به چهار راهبرد که از جامعیت و شمول بیشتری نیز برخوردارند، دست خواهیم یافت

نوع دینداری	نواندیشانه	سنت‌گرایانه
نوع دین	جذب	طرد
فعال‌گرا و مثبت	(Absorption)	(Rejection)
انفعالی و منفی	تطابق	تحاشی
	(Adaptation)	(Margination)

به نظر می‌رسد که این گونه‌شناسی بسط یافته، نسبت به گونه‌شناسی دو وجهی برگر از قابلیت تعمیم و توجیه مصادیق بیشتری برخوردار است و قادر است تا راهبردهای اتخاذشده از سوی مسلمانان را به نحو شایسته‌تری تبیین نماید.

راهبرد غالب در اسلام به جهت دارابودن ماهیتی فعال‌گرا و رویکردی مثبت به دنیا و با داشتن ظرفیت‌های فراوان برای تحول‌پذیری و نو شدن، راهبرد «جذب» (Absorption) است. درعین‌حال همین دین در دوره‌های رکود و از سوی دینداران محافظه‌کار و متصلب، بعضاً راهبرد «طرد» را پیشه کرده است. از مصادیق بارز این راهبرد می‌توان از جریان کلامی اشعری و جریان فقهی. حدیثی سلفی و اخباری یاد کرد. برخلاف اسلام، این راهبردهای «تطابق» و «تحاشی» (Margination) است که در مسیحیت از رواج نسبی برخوردار بوده است و در یک فرایند رفت و بازگشت، از یکی به سوی دیگری سیر کرده است. راهبرد تطابقی را بیشتر باید در میان پروتستان‌ها جست و راهبرد تحاشی را در بین مسیحیان کاتولیک. بدیهی است که کلیسای کاتولیک در تاریخ شانزده قرن خود، راهبردهای مختلفی را تجربه کرده است و آخرین آن که با یک تغییر جهت عمده در شورای دوم واتیکان همراه بوده است، به راهبرد تطابقی بیشتر نزدیک است. سیر رفت و بازگشتی مسیحیان در اتخاذ این راهبردها وقتی نمایان‌تر می‌شود که می‌بینیم درحالی‌که کاتولیک‌ها از راهبرد «تحاشی» به سوی «تطابق» بازگشته‌اند، پروتستان‌ها همین مسیر را به صورت معکوس

پیموده‌اند و پس از چهار قرن حضور فعالانه در صحنه اجتماع و خدمت به مدرنیسم، نزدیک به نیم قرن است که از راهبرد «تطابق» به سوی راهبرد «تحاشی» میل کرده‌اند. برگر مدعی است که این اتفاق را که خود شاهدهی است بر واژگونی فرایند عرفی‌شدن در مسیحیت اصلاح‌شده، در رشد مسیحیت انجیلی در میان پروتستان‌ها به خوبی می‌توان دید. درعین‌حال باید توجه داشت که اتخاذ راهبردهای مغایر یا جوهر اصلی ادیان، یعنی در پیش‌گرفتن رویه «طرد» توسط مسیحیان، یا «تحاشی» توسط مسلمانان هم امر احتمالی است و مصادیقی هم در تاریخ هر دو آیین داشته است؛ اما مثل آنها مثل کشت نهال خرما در اقلیم سرد است که هیچ‌گاه به بار نمی‌نشیند و دوام و قوام نمی‌یابد.

برگر درعین‌حال از دو جبهه مقتدر و مؤثر عرفی‌کننده به عنوان «استننا»هایی بر نظریه عرفی‌زدایی خویش یاد کرده است. جبهه نخست، اروپای غربی است با تمام ریزگی‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی منحصر به فرد آن که همراه با رشد نوگرایی، شاهد رشد شاخص‌های عرفی‌شدن در فرد و در جامعه بوده است. او معتقد است جریان عرفی‌شدن شمال اروپا که پس از جنگ جهانی دوم، اسپانیا و ایتالیا را نیز درنوردید، اینک به سمت اروپای شرقی در حال پیشروی است. امواج برخاسته از این جریان، سوار بر مرکب مدرنیت و توسعه، هم‌اینک در راه مناطق دیگر جهان است. اما جبهه دوم که به لحاظ اهمیت و تاثیرگذاری کمتر از جبهه نخست نیست، همانا وجود یک خرده‌فرهنگ جهانی‌متعلق به نخبگان تحصیل‌کرده

در روند عرفی‌شدن، آنچه که جدید و نوظهور می‌نماید، بروز واژگونی در جهت مقدر این فرایند و ظاهر شدن مسیرها و احتمالات مختلف در مسیر خطی و یک‌سویه آن است

و متخصص است که حامل فرهنگ، عقاید و ارزش‌های کاملاً سکولاری هستند که در غرب فراگرفته‌اند و اینک به عنوان مبشران بومی تجدد و رسولان خودی آیین جدید در اقصی نقاط عالم انتشار پیدا کرده‌اند و بی‌آن‌که حساسیت و واکنشی را در درون جوامع خویش برانگیزند، بر مهم‌ترین نهادهای رسمی این کشورها، نظیر نظام آموزشی، وسایل ارتباط جمعی و نظام حقوقی دست انداخته‌اند و به هزینه خود آنان، فرهنگ و آموزه‌های عرفی را به تدریج به این جوامع رسوخ می‌دهند.

برگر خاستگاه شکل‌گیری مقاومت در برابر جریان توفنده عرفی شدن را خود مردم و انگیزه آنان را برونشده از وضعیت غیر قابل تحمل «بی‌یقینی» ترویج‌شده توسط تجدد و عرف‌گرایی می‌داند؛ لذاست که به سوی دین رو می‌آورند تا چتری از آرامش و یقین بر سر انسان‌های سرگردان و مضطرب بگسترانند. او بر همین اساس معتقد است که نمی‌توان آینده را به نفع فرایند عرفی شدن دانست؛ چه بسا که قرن بعدی بیش از قرن کنونی، دینی باشد. برگر با آن‌که روآوری و بازگشت به دین را یک واکنش جهانی و عام می‌داند، در عین حال می‌پذیرد که بدیل پیشنهادی و راهکار ایجابی آن از سوی ادیان مختلف، گوناگون خواهد بود.

این فحوای مقاله نخست از این مجموعه است که شاید مهم‌ترین بخش آن نیز باشد و جهت کلی بحث‌های دیگر را نیز تا حدی مشخص می‌کند. مطالعه مقاله دوم از این مجموعه برای کسانی که تصور می‌کنند که در طرح ایده تکررگرایی، گفتگوی جهانی و پرهیز از خشونت، دفاع از حقوق اساسی

انسان‌ها، تلاش برای تقویت و تحکیم جامعه مدنی و مردم‌سالاری اخلاقی، تأکید بر نقش درجه اول فرهنگ در مناسبات بین‌المللی سخن اول را گفته‌ایم و پارادایم بدیع و نابی را مستقل از آجوائی جهانی مطرح ساخته‌ایم، بس مفید و تعدیل‌کننده است.

مقاله سوم از دیوید مارتین، از نظریه‌پردازان شاخص عرفی‌شدن می‌باشد. استفاده از برگر و مارتین در این مجموعه عمدتاً به این دلیل است که در جمع صاحب‌نظران عرفی‌شدن به عنوان خدشه‌کنندگان و تردیدافکنان در قرائت‌های جزئی این نظریات محسوب می‌شوند و از آنها با نام «استثناکنندگان» (Exceptionalists) یاد می‌شود. مارتین در این مقاله به بررسی روند رو به گسترش پدیده جدیدی در جهان مسیحیت پرداخته است، به نام «مسیحیت انجیلی». معرفی اجمالی این جریان که به عنوان یکی از مصادیق مهم واژگونی در فرایند عرفی‌شدن در جهان مسیحی شناخته شده است و به همین رو توجه بسیاری از صاحب‌نظران این حوزه را به خود جلب کرده است، در واقع توضیح و تشریح انتقال از راهبرد «طابق» به «تجاشی» که پیش از این توسط برگر بدان اشاره شد، می‌باشد. مارتین در این مقاله کوتاه نشان می‌دهد که چگونه این فرایند در جوامعی مثل آمریکای لاتین و آفریقا که گروه‌های دینی به دلایل خاصی، خواسته یا ناخواسته درگیر مسایل سیاسی می‌شوند، مجدداً معکوس می‌گردد.

مقاله چهارم نیز مقاله‌ای است خواندنی که به آمادگی و تمایل بیشتر یهودیان برای عرفی‌شدن اشاره دارد. ساکس مهم‌ترین دلیل برای این آمادگی را در

خصلت اعتقاد به برگزیدگی و متفاوت بودن آنان می‌داند که باعث منزوی شدن هرچه بیشتر آنان در جوامع ملی خارج از اسرائیل گردیده است. عرفی‌شدن برای نسل جوان‌تر یهودیان علاوه بر همراه‌شدن با روند رو به رشد نوگرایی، راهی بوده است برای فرار از فشارهای ناشی از بی‌اعتمادی و بدگمانی اجتماع کلان. در عین حال جاناتان ساکس که یک خاخام یهودی اهل انگلستان می‌باشد، مدعی است که ملت یهود، همانند مسیحیت و اسلام، هم اینک یک بازگشت آگاهانه را به سوی یهودیت ارتدکس تجربه می‌کند. نسل جوان یهودی به جای استفاده از عناصر عاریتی هویت‌بخش، مثل مسئله یهودستیزی، سوزاندن یهودیان و حمایت از اسرائیل، به آموزه‌های اصیل دین یهود که هزاران سال این آیین را حفظ کرده است، رو می‌آورد.

مقاله پنجم به قلم گریسی دیوی تلاش دارد تا در راستای اسطوره‌زدایی از تئوری‌های قدیمی عرفی‌شدن، به کمک تجزیه و تحلیل‌های آماری این تلقی شایع را که اروپا مهد سکولاریزم است، رد نماید. او مدعی است که حتی اروپائیان هم کمتر از دیگران دینی نیستند، بلکه دینی‌بودن آنها به گونه دیگری متفاوت از دیگران است. او از بررسی شاخص‌های دینی مردم اروپا به این نتیجه رسیده است که اروپائیان بیش از آن‌که سکولار باشند، «غیرکلیسایی» (Unchurched) هستند. زیرا کاهش چشمگیر حضور در مراسم مذهبی (Church attendance) خصوصاً در کشورهای پروتستان شمالی، منجر به کنارگذاشتن عقاید دینی نشده است. مسیحیت اروپایی در واقع به سمت نوعی «اعتقاد بدون اعتناق»، (Beliving without belonging) میل کرده

اگرچه مدرنیسم در بعضی از مناطق جهان به افول دین انجامیده است، اما در دیگر مناطق

موجب تشدید و تقویت جریان عرفی‌شدن شده است.

دیوید مارتین به بررسی روند رو به گسترش پدیده جدیدی در جهان مسیحیت

به نام «مسیحیت انجیلی» پرداخته است.

واژگونی در فرایند عرفی‌شدن در جوامعی مثل آمریکای لاتین و آفریقا

است. گریس دیوی در عین اعتقاد به وحدت زیستی و فرهنگی اروپا که منبعث از سه عامل تعیین کننده «سنت دینی یهودی - مسیحی»، «فردگرایی یونانی» و «سازماندهی رومی» است، به اوضاع دینی متفاوت کشورهای اروپایی و واکنش های مختلف آنان در برابر فرایند عرفی شدن توجه دارد. او در ادامه به طرح اجمالی نظریه سه جامعه شناس مبرز دین درباره وضع کنونی و آینده اروپا از حیث وضعیت عرفی شدن پرداخته است.

مقاله ششم حاوی بحث های خاصی درباره روند افول و خیزش مجدد دین در چین است که ضمن دارابودن نکات قابل تامل درباره روند عرفی زدایی و واژگونگی فرایند عرفی شدن، برای کسانی که مباحث تخصصی این منطقه از جهان را دنبال می کنند، مفیدتر است.

مقاله هفتم به قلم یک حقوقدان مسلمان سودانی است که در حال حاضر در یکی از دانشگاه های آمریکا، اسلام و سیاست را تدریس می کند. **عبدالله النعیم** ضمن تصریح به یک نکته مهم درباره ماهیت سیاسی اسلام و ارتباط ناگسستنی هویت دینی مسلمانان با سیاست، بدگمانی خود را نسبت به آنچه که او «بنیادگرایی اسلامی» در افغانستان و پاکستان و ایران و سودان می نامد، اعلام می نماید. او که تحت تاثیر افکار عمومی دست کاری شده غربی، از وجود تلقی واپسگرا، ستیزه جو و خشونت طلب درباره «اسلام سیاسی» نگران شده است، راهکارهایی را برای تعدیل این اجوای پدید آمده بر علیه مسلمانان ارائه می دهد که اتفاقاً شباهت و قرابت تامل برانگیزی با سیاست های اخیر جمهوری اسلامی در قالب شعار اصلاحات دارد.

استفاده و التزام متقابل به حقوق شهروندی، ارتقاء موقعیت و جایگاه زنان و اقلیت ها از این حیث، ترویج و تحکیم آزادی ها، تشویق و تقویت تشکل های غیر دولتی، استقلال قضایی و بسط قانون گرایی، برقراری گفتمان فرهنگی با جوامع غیر مسلمان در زمینه های مختلف و... راهکارهایی است که برای کاهش تبعات زیانبار اسلام سیاسی بر سیاست ملی و در روابط بین الملل پیشنهاد می کند. او برای امکان پذیر ساختن گفتگو در سطح جهانی، راه حل کاهش بی اعتمادی و متهم سازی متقابل را توصیه می کند. اتفاقاً النعیم نیز بر نظریه برخورد تمدن های **هانتینگتون** که منازعه میان غرب و اسلام را اجتناب ناپذیر نشان داده است، می تازد؛ لیکن علاوه بر گفتگو، راهکار کنار گذاردن ایده «حکومت دینی» را پیشنهاد می دهد. النعیم ضمن آن که می پذیرد رابطه اسلام و سیاست در جوامع اسلامی چندان قوی است که جدایی کامل آنها هم نامقبول و هم ناممکن می باشد؛ با این حال، تعهد و التزام دینی حکومت را هم نافی مردمسالاری و ناقض حقوق بشر می داند و در عین حال، آسیب رسان به ایمان دینی مردم. او ایده «دولت اسلامی» را که توسط جنبش ها و جریانات بنیادگرایانه اسلامی تعقیب می شود، فاقد اصالت و جوهر دینی می داند و مانند دیگر منتقدین به این ایده، تجربه تاریخی تاسیس حکومت توسط پیامبر در صدر اسلام را قابل تعمیم به دنیای جدید نمی داند.

پانویست ها:

۱ - مفهوم نخست در حکم یک نظریه است و مقام توصیفی - تبیینی دارد در حالی که مفهوم دوم یک ایدئولوژی

است و جنبه ارزشی - توصیه ای دارد. هاروی کاکس از مدافعین طرز فکر غیردینی، میان Secularization و Secularism تفاوت قائل است. او می گوید: «عرفی شدن» یک جریان تاریخی غیر قابل بازگشتی است که طی آن جوامع از سلطه کلیسا و عقاید تعصب آمیز مابعدالطبیعی آزاد می شوند؛ در حالی که «عرف گرایی» یک ایدئولوژی خاص است که جهان بینی مشخصی را تبلیغ می کند و خود به واقع یک دین است. نگاه کنید به: هوردن، ویلیام. راهنمای الهیات پروتستان ترجمه طاطه ووس میکائیلان. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸. (ص. ۱۹۴)

۲ - برگز از راهکاری به نام «خرده فرهنگ دینی» در ذیل راهبرد «طرد» نام برده است که به نظر می رسد به راهبرد «تحاشی» افزوده شده از سوی ما نزدیک تر باشد.

۳ - دیوید مارتین در مقاله سوم از همین مجموعه از بدگمانی شدید پروتستان های انجیلی نسبت به دنیا و تمایل به تحاشی از سیاست سخن گفته است. حتی آنجا که آنها به فعالیت های سیاسی و اجتماعی تمایل پیدا می کنند نیز همچنان یک جریان غیرفعال و غیر ایدئولوژیک باقی می ماند. برای تفصیل به مقاله «خیزش پروتستانیزم انجیلی و تاثیرات سیاسی آن» در همین مجموعه نگاه کنید. او تفاوت فاحش نهضت های انجیلی را با نهضت های اسلامی که خواهان اداره کل جامعه بر اساس هنجارهای دینی خود هستند، می پذیرد.

۴ - مثل جریان صوفی گری و عرفان انزواطلب در میان مسلمانان.

۵ - به صفحه ۹۴ همین کتاب نگاه کنید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عبدالله النعیم: هواداران مسلمان سودانی، راهکارهایی نظیر التزام به حقوق شهروندی، ارتقاء جایگاه زنان و اقلیت ها از این حیث، ترویج و تحکیم آزادی ها، تشویق و تقویت تشکل های غیر دولتی، استقلال قضایی و بسط قانون گرایی و برقراری گفتمان فرهنگی با جوامع غیر مسلمان در زمینه های مختلف و... راهکارهایی است که برای کاهش تبعات زیانبار اسلام سیاسی پیشنهاد می کند